



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: جانشینی امارات و اصول عملیه از قطع
موضوع جزئی: مقتضای تحقیق - ب) مقام اثبات - ۲-۲. جانشینی اصول غیر محرزه از قطع
طریقی - بررسی جانشینی اصول غیر محرزه از قطع موضوعی - شرح رساله حقوق
سال پانزدهم
جلسه: ۱۶
تاریخ: ۳ آبان ۱۴۰۲
مصادف با: ۹ ربیع الثانی ۱۴۴۵

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

عرض کردیم به حسب مقام اثبات و مقتضای ادله حجیت اصول عملیه، باید ببینیم آیا اصول عملیه می‌توانند جانشین قطع بشوند یا خیر؟

گفتیم چون اصول عملیه بر دو دسته‌اند، اصول محرزه از واقع یعنی اصولی که به وسیله آنها واقع احراز می‌شود و اصول عملیه‌ای که محرز واقع نیستند، باید در این مسئله بین اینها تفکیک کنیم.

اصول عملیه‌ای که محرز واقع نیستند، یکی اصل برائت است که دیروز بررسی کردیم؛ نتیجه این شد که اصل برائت جانشین قطع نمی‌شود، اصل طهارت و حلیت نیز جانشین قطع نمی‌شود ولی یکی از خواص و آثار قطع یعنی معذرت را دارند، هم اصل برائت معذر است و هم اصل طهارت و حلیت.

ادامه بررسی جانشینی اصول غیر محرزه از قطع طریقی

از اصول غیر محرزه چند اصل دیگر باقی مانده که اینها را باید بررسی کنیم.

۳. اصالة التخییر

تخییر عقلی و شرعی هر دو در جایی جریان پیدا می‌کند که امر دائر بین محذورین باشد. اگر امر مکلف دوران بین محذورین پیدا کند، به حسب حکم عقل و همچنین نقل، مخیر در انتخاب یکی از طرفین است. فرض کنید امر دائر بین وجوب و حرمت نماز جمعه شده است. این شخص طرف حرمت را اختیار می‌کند و لذا نماز جمعه را ترک می‌کند. اما بعدا معلوم می‌شود که نماز جمعه به حسب واقع واجب بوده است. اینجا اصالة التخییر معذر است و برای او به خاطر ترک واجب واقعی عذر درست می‌کند. پس درست است که اصالة التخییر حجت است ولی چون محرز واقع نیست منجز محسوب نمی‌شود، بلکه صرفا معذر است.

۴. اصالة الاحتیاط

ما هم احتیاط عقلی داریم و هم احتیاط شرعی، احتیاط عقلی با حکم عقل به لزوم فراغ یقینی در صورت اشتغال ذمه ثابت می‌شود. یعنی عقل حکم می‌کند که اگر یقین به اشتغال ذمه پیدا کردی، باید کاری کنی که یقین به برائت ذمه پیدا کنی. اگر مثلا من علم اجمالی به وجوب نماز جمعه و نماز ظهر داشتم که یکی از این دو ظهر جمعه بر من واجب است، اینجا برای یقین به فراغ ذمه باید احتیاط کنیم و هر دو اتیان کنم. یا یقین دارم احد الانائین خمر است، علم اجمالی دارم، اینجا یقین به عدم ارتکاب حرام به ترک هر دو اثناء است. این احتیاط یا اصالة الاحتیاط عقلی حجت مسلم است. اما حجیت آن به این معناست که برای انسان منجز است بر

خلاف آن چند اصل قبلی که معذر است یعنی واقع را منجز می‌کند موارد علم اجمالی یعنی علم اجمالی به حکم که واقع محسوب می‌شود. وقتی انسان علم اجمالی پیدا می‌کند می‌گویند علم اجمالی منجز است. پس احتیاط که زائیده علم اجمالی است منجز محسوب می‌شود.

پس اصالة الاحتیاط عقلی همیشه منجز است، معذر نیست ولی با این حال ما می‌گوییم جانشین قطع نیست. اعتبار اصالة الاحتیاط و منجزیت علم اجمالی ربطی به تنزیل منزلة القطع ندارد. یعنی اعتبارش به این خاطر نیست که مثلاً اصالة الاحتیاط نازل منزله قطع می‌شود، بلکه به خاطر این است که خودش زائیده قطع است منتهی قطع اجمالی. احتیاط در جایی که انسان علم اجمالی دارد لازم است و دیگر مسئله جانشینی مطرح نیست.

احتیاط شرعی نیز همینطور است. اما احتیاط شرعی همیشه به نوعی اشاره به احتیاط عقلی دارد. هر جا شارع امر به احتیاط می‌کند تأسیس نیست بلکه در واقع ارشاد و اشاره به حکم عقل است. در موارد شبهه مقرون به علم اجمالی، مثلاً شک در مکلف به که روایات دال بر لزوم احتیاط است، اشاره به همان حکم عقل دارد. عقل ما در موارد علم اجمالی ما را مکلف به احتیاط می‌کند. روایاتی هم که این معنا را می‌رساند یا ادله نقلیه‌ای که این معنا را می‌رسانند اشاره به همان حکم عقل دارند.

به عبارت دیگر احتیاط نقلی يرجع الی الاحتیاط عقلی؛ بازگشت به احتیاط عقلی دارد و این معنایش این است که منجز است، معذر نیست. یعنی موضوع معذر بودن از بین می‌رود. اما منجزیتش نه به خاطر اینکه نازل منزله قطع است بلکه به خاطر این است که منشأ آن قطع است منتهی قطع و علم اجمالی. پس اینجا نیز مسئله جانشینی مطرح نیست.

آنچه تا به حال گفتیم درباره جانشینی و تنزیل امارات منزله قطع طریقی بود. ملاحظه کردید اصول غیر محرزه مثل اصالة البرائة، اصالة الطهارة، اصالة الحلیه، اصالة التخییر، اصالة الاحتیاط، اینها هیچ کدام نازل منزله قطع طریقی نیستند و هیچ کدام به عنوان جانشین قطع طریقی محسوب نمی‌شوند. بلکه معتبرند اما اعتبارشان یا بدان جهت است که معذر هستند یا بدان جهت است که خودشان زائیده قطع و علم اجمالی هستند. پس اینها نازل منزله قطع نیستند، اعتبارشان به این دلیل نیست که جانشین قطع می‌شوند.

بررسی جانشینی اصول غیر محرزه از قطع موضوعی

به طور کلی اصول غیر محرزه جانشین قطع موضوعی نمی‌شوند. قطع موضوعی چه به نحو صفتی و چه به نحو طریقی. یعنی اگر قطع موضوعی را بما أنه صفة من الاوصاف النفسانية در نظر بگیریم، قطعاً اصول عملیه جانشین آن نمی‌شود، این خیلی روشن است. اگر قطع موضوعی به نحو صفتی اخذ شود این قائم به تحقق این وصف در افق نفس است و معلوم است که هیچ اصل عملی موجب تحقق این صفت در افق نفس ما نمی‌شود.

اما قطعی که بما أنه صفة مد نظر نیست بلکه بما أنه طریق و کاشف مورد نظر است، اینجا هم اصول عملیه غیر محرزه نمی‌تواند جانشین این قطع شود. مثلاً اگر دلیل گفته بود «اذا قطعت بطهارة شیء و حلیته، يجوز اكله» حال ما رسیدیم به چیزی که با اصل عملی حلیت و طهارة آن را می‌خواهیم ثابت کنیم. با اصالة الطهارة نجاست آن را کنار بزنیم و با اصالة الحلیه، حرمت آن را کنار می‌زنیم؛ اما آیا می‌توانیم این را بخوریم؟ می‌فرماید نه؛ زیرا این اصول غیر محرزه هستند، جانشین قطع نیستند.

اما اگر به جای اینکه بگوید «اذا قطعت بحلیه شیء و طهارته» می‌گفت «اذا كان الشيء حلالا طاهرا يجوز اكله» اینجا حکم رفته روی عنوان حلیت و طهارت. عنوان حلیت و طهارت با اصل عملی نیز قابل اثبات است. اصالة الطهاره این را اثبات می‌کند و اصالة الحلیه عنوان حلیت را.

پس اصول عملیه غیر محرزه به هیچ وجه نمی‌توانند جانشین قطع موضوعی طریقی شوند.

پس به طور کلی می‌توانیم نتیجه بگیریم که اصول عملیه غیر محرزه مطلقا جانشین قطع نمی‌شوند نه طریقی و نه موضوعی طریقی و نه موضوعی صفتی.

بحث جلسه آینده

اصول محرزه مثل استصحاب و قاعده فراغ و تجاوز؛ که آیا جانشین قطع می‌شوند یا نه، لکن اختلاف است در اینها که آیا اینها اماره هستند یا اصل عملیه. جلسه آینده این بحث را دنبال می‌کنیم.

شرح رساله حقوق

بحث ما در این فراز بود: «وَأَمَّا حَقُّ يَدِكَ فَإِنَّ لَكَ تَبَسُّطَهَا إِلَى مَا لَا يَحِلُّ لَكَ فَتَنَالَ بِمَا تَبَسُّطُهَا إِلَيْهِ مِنَ اللَّهِ الْعُقُوبَةَ فِي الْأَجَلِ وَمَنْ النَّاسِ بِلِسَانِ اللَّائِمَةِ فِي الْعَاجِلِ»

اما حق دست شما این است که آن را به سوی چیزی که بر تو حلال نیست دراز نکنی، توضیح دادیم، دست درازی چه به نحو مادی و چه به نحو معنوی ممنوع است؛ برخی مصادیق آن را هم بیان کردیم.

دو اثر مهم دست درازی به حرام

در ادامه حضرت به دو اثر دست درازی حرام اشاره می‌کند: ۱. اثر معنوی و اخروی؛ ۲. اثر مادی و دنیوی.

طبیعی است که انسان وقتی پا را از دایره شرع خارج بگذارد عقوبت در انتظار اوست.

۱. عقوبت اخروی

اگر دست درازی به حرام کند بدون شک عذاب و عقوبت الهی گریبان او را می‌گیرد. در بسیاری از موارد به عقوبت دست درازی‌های حرام تصریح شده است. سرقت عقاب و عذاب دارد، عقاب و عذاب آن هم در دنیا است و هم در آخرت، در دنیا حد دارد، حد یک عقوبت دنیوی الهی است هم در آخرت اگر توبه نکند عقوبت می‌شود.

اگر ظلم کند، ظلم به مراتب مختلفش، از ضرب کسی به ناحق، ضرب الیتیم، ضرب المظلوم، یک زدن معمولی، این در دنیا عقوبت دارد، اثر وضعی ظلم دامن ظالم را می‌گیرد، ولو به حد کم؛ عقوبت دنیوی به این معنا که هم اثر وضعی دارد، عقوبتش به دامن گیر شدن ظلم نسبت به خود ظالم است و هم در بعضی از موارد حد و مجازات شرعی در دنیا دارد؛ خدای ناکرده کسی که دستش به خون بی‌گناهی آلوده شود این عقوبت دنیویش قصاص است، اگر مظلوم باشد خون مظلوم دامن او را می‌گیرد و عقوبت اخروی نیز به جای خود.

پس اینکه می‌گوید دست درازی به سوی حرام نکنید یا دست درازی حرام نداشته باشید، در ادامه می‌فرماید: «فَتَنَالَ بِمَا تَبَسُّطُهَا إِلَيْهِ مِنَ اللَّهِ الْعُقُوبَةَ فِي الْأَجَلِ» اگر کسی خدای نکرده این حق را نادیده بگیرد، دست درازی حرام داشته باشد، «فَتَنَالَ بِمَا تَبَسُّطُهَا إِلَيْهِ» به سبب آن دست درازی، می‌رسد به او از ناحیه خداوند «الْعُقُوبَةَ فِي الْأَجَلِ» عقوبت در آخرت.

کسی که این کار را انجام بدهد به سبب ما تبسطها الیه، به سبب اینکه یدش را بسط داده، الیه، یعنی الی ما لا یحل له، اگر تو این کار را بکنی به خاطر بسط دستت به سوی ما لا یحل لک، تنال من الله العقوبه، می‌رسی به عقوبتی که خدا برایت قرار داده است.

۲. رسوایی و سرزنش مردم در دنیا

«وَمِنَ النَّاسِ بِلِسَانِ اللَّائِمَةِ فِي الْعَاجِلِ» این از ناحیه خداست، نتیجه دست درازی حرام این است که خدا او را تنبیه می‌کند، هم در دنیا و هم در آخرت؛ مجازات دنیوی که معلوم است؛ غصب، قلم ناروا، نوشتن.

اما یک اثر وضعی دیگر دارد که برای این دنیا است. البته می‌شود تعمیم به آخرت داد و آن هم سرزنش مردم است. کسی که دست درازی حرام داشته باشد از سوی مردم با زبان سرزنش‌گر مواجه می‌شود و من الناس، یعنی فتنال بما تبسطها الیه، می‌رسی به سبب آنچه که دستت را به سوی آن دراز کردی از ناحیه مردم، تنال من الناس، به لسان لائمه، به زبان سرزنش‌گر؛ یعنی مردم شروع می‌کنند به ملامت کردن، سرزنش کردن، «فی العاجل» در همین دنیا.

«فَتَنَالَ بِمَا تَبَسُّطُهَا إِلَيْهِ مِنَ اللَّهِ الْعُقُوبَةَ فِي الْآجَلِ» این اشاره به آخرت دارد؛ به عقوبت اخروی نظر دارد؛ این عاجل در همین دنیا مورد نظر است. یعنی در همین دنیا مردم او را سرزنش می‌کنند و زبان مردم به سرزنش او باز می‌شود، انگشت نما می‌شود، می‌گویند این دزد است، این اختلاس‌گر است، این مال مردم خور است، این قلمش یک قلم هتاک است. اثر وضعی دست درازی حرام در این دنیا به رسوایی بین مردم است. منظور از سرزنش مردم در این دنیا یعنی رسوایی و بی‌آبرو شدن، یعنی در این دنیا بی‌آبرو می‌شود، در این دنیا رسوا می‌شود، وقتی همه جا شروع کنند سرزنش کردن، دیگر آبرو و احترام برای شخص باقی نمی‌ماند. اگر کسی باور داشته باشد به این کلام امام سجاد (علیه السلام) نمی‌گوید دست درازی به این مال حرام می‌کنیم و کسی هم نمی‌فهمد. بالاخره این روزی بر ملا می‌شود و سرزنش‌ها آبرویی برای شخص باقی نمی‌گذارد.

«والحمد لله رب العالمین»